



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده ميباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۷/۱۵

داکتر نوراحمد خالدي

## آيا انتقادهای بالای مقاله داکتر خالدي زیر عنوان "ميرويس خان هوتکی (جورج واشنگتن افغانستان) چگونه نقشه سیاسی منطقه را برای ابد تغییر داد" وارد اند؟

حماسه قیام پیروزمند میرویس خان هوتکی که در مقاله خالدي (اینجانب) زیر عنوان "میرویس خان هوتکی (جورج واشنگتن افغانستان) چگونه نقشه سیاسی منطقه را برای ابد تغییر داد" صرفاً روایت شورشها و جنگها نبود؛ بلکه بیان تولد یک «اراده جمعی» بود که از دل پراکندگی قبیلهای، استبداد بیگانه و انحطاط اخلاقی، توانست قامت یک دولت ملی را راست کند. قیام ۲۱ اپریل ۱۷۰۹، نقطه عطفی بود که نه تنها بر سلطه دوصدساله صفویان خط بطلان کشید، بلکه سنگ بنای هویت سیاسی مستقل افغانستان معاصر را در قندهار نهاد. میرویس خان هوتک، با نبوغی که در هم آمیزی دیپلماسی، فتوای شرعی، جرگه ملی و تاکتیک نظامی داشت، ثابت کرد که «معمار استقلال» کسی است که بتواند از دل سنت، مدرنیته را استخراج کند و از بطن قبایل، ملتی واحد بسازد. اما آن نوشته، بیش از آنکه به ستایش قهرمانان گذشته بپردازد، یک پیام روشن برای آینده دارد: تداوم هویت ملی و استقلال سیاسی، هرگز یک دستاورد قطعی و ابدی نیست؛ بلکه پروژه ای است مستمر که نیازمند «وفاق ملی»، «عدالت اداری»، «ثبات اقتصادی» و «روحیه استقلال خواهی» است. همانگونه که هوتکیان، میراثدار لودیها و سوریها بودند و ابدالیان، میراثدار هوتکیان شدند، امروز نیز ما مسئول انتقال این امانت تاریخی به نسلهای آینده هستیم. بزرگداشت از مقام تاریخی میرویس خان هوتکی به مذاق یکتعداد خوشایند نیست. این افراد قیام میرویس خان هوتکی را که سنگ بنای هویت سیاسی مستقل افغانستان معاصر را در قندهار بنا نهاد یک "شورش محلی" میدانند.

### منتقدین چه میگویند؟

یک تازه وارد انتقاد میکند که صفویان دوصد سال بر قندهار حکومت نکردند و در این میان چند سالی را که مغولهای دهلی قندهار را بدست داشتند باید از آن منفی کرد (تمهید سیلانی)! آیا اینهم شد انتقاد. صفویان در سال 1510 میلادی شایک خان ازبک را که از هرات تا قندهار شامل قلمرو او بود شکست داده این مناطق را اشغال کردند و در سال 1709 میلادی توسط میرویس خان رانده شدند. این مدت درست 199 سال را احتوا میکند. درست است که در این فاصله قندهار چندین بار دست بدست گشت اما در نهایت قندهار در دست صفویان بود. چرا باید تمهید سیلانی به دفاع از صفویان قد علم کند؟ یا اینکه از کشف یک غلط حسابی در نوشته تاریخ خالدي لذت میبرد؟ شخص دیگری با نام مستعار (ن جلیلزاد/لمبه رنگریز/...) بالای عنوان مقاله بخصوص اشاره به لقب "جورج واشنگتن افغانستان" ناراضی است. و فکر میکند که اینگونه تعریف ها نقش امان الله خان را در تاریخ افغانستان کاهش میدهد. همچنان انتقاد میکند که خالدي در مقاله مورد نظر نه باید مقولات، مفاهیم، تعبیرات، شیوه ارزیابی و تحلیل قرن 21 را برای بیان حوادث قرن هژدهم بکار می گرفت! به نظر او استفاده از شیوه ارزیابی و تحلیل قرن 21 برای بیان و تفسیر حوادث تاریخی نادرست است! در این میان کسی زیر نام کانديد اکادميسن سيستاني بالای نوشته جلیلزاد مهر تایید می زند!

این سه نفر چه وجه مشترک باهم دارند؟ هر سه افتخارات تاریخی افغانستان را منحصر به دو نفر میدانند: امیر امان الله خان و محمد داوود خان. نوشته هر نویسنده که به زعم این ها در جهت بزرگداشت از موقف این دو شخصیت ملی و تاریخی نباشد مردود است و باید سرکوب شود.

این پندار که تجلیل از میرویس خان هوتک، نقش شاه امان الله خان را کمرنگ می کند، درست نیست. این دو شخصیت، هر کدام در جایگاه خود، نقشی بی نظیر و مکمل در تاریخ افغانستان ایفا کرده اند. یکی نماد «آغاز» هویت ملی و دیگری نماد «تثبیت» آن در عرصه بین المللی است.

صدیق صائب بیان نقش تاریخی میرویس خان را توسط خالدي "اسطوره" سازی عنوان میکند.

**اما بیایید این انتقادهای عمیقاً بررسی نماییم. که تا چه حد وارد و تا چه حد مردود اند!**

### اول- لقب جورج واشنگتن افغانستان

استفاده از این لقب "نیازمند دقت" است. میرهن است که این لقب، اگرچه از نظر تاریخی دقیق نیست، اما به عنوان یک تشبیه ادبی و رسانه ای، کاربرد گسترده ای یافته است.

برای روشن‌تر شدن موضوع، بهتر است این موضوع را از دو زاویه بررسی کنیم:

## دلایل موافق: کاربرد رسانه‌ای و تشبیه ادبی

۱. **منبع معتبر دارد:** مهم‌ترین نکته این است که این لقب برای اولین بار توسط **استیون اوتفینوسکی** در کتاب خود با نام «افغانستان» که در سال ۲۰۰۴ منتشر شده، به کار رفته است. از آن زمان، این تشبیه در رسانه‌ها و منابع مختلف، از جمله نشریه معتبر «دیپلمات» (The Diplomat) رواج یافته است.

۲. **ابزاری برای رسانه‌ای کردن تاریخ:** هدف اصلی از این تشبیه، انتقال سریع مفهوم «رهبری که ملتی را از زیر سلطه خارجی آزاد کرد» به مخاطب امروزی است. این یک تکنیک رایج در روزنامه‌نگاری برای جلب توجه و ساده‌سازی یک رویداد پیچیده است.

۳. **تأکید بر نقش بنیان‌گذاری:** هر دو شخصیت، رهبرانی بودند که با رهبری یک قیام موفق، زمینه را برای تأسیس یک دولت جدید فراهم کردند. میرویس‌خان نیز با پایان دادن به سلطه صفویان، سنگ بنای یک دولت مستقل را در قندهار گذاشت و به عنوان یکی از بزرگترین قهرمانان ملی افغانستان شناخته می‌شود.

## دلایل مخالف: نادقیق‌های تاریخی

۱. **تفاوت در ماهیت انقلاب‌ها:** جورج واشنگتن رهبر انقلابی بود که ایده‌های مدرن جمهوری‌خواهی و دموکراسی را در جامعه‌های پیشرو به پیش برد. در مقابل، میرویس‌خان رهبر یک شورش قبیله‌ای-مذهبی بود که با هدف رهایی از سلطه یک امپراتوری و برپایی یک حکومت پادشاهی-قبیله‌ای شکل گرفت. درست است که این دو انقلاب از نظر ماهیت، اهداف و پیامدها، تفاوت‌های اساسی با یکدیگر دارند.

۲. **پیشینه‌های متفاوت:** واشنگتن یک نظامی و سیاستمدار بود که در بستر یک جنبش فکری روشنگری رشد کرد. میرویس‌خان اما یک رهبر قبیله‌ای بود که در فضایی از تعصبات مذهبی و رقابت‌های امپراتوری‌ها به رهبری رسید.

۳. **پیامدهای متفاوت:** انقلاب آمریکا منجر به ایجاد یک نظام جمهوری‌خواه با ساختارهای مدرن شد، در حالی که قیام میرویس‌خان در نهایت به تأسیس یک سلسله پادشاهی (هوتکیان) انجامید که خود پس از چند دهه فروپاشید. هرچند میراث آن برای هویت ملی افغانستان بسیار مهم است، اما واضح است که دولت-ملت مدرن افغانستان بیشتر حاصل تحولات قرن نوزدهم و بیستم است.

## نتیجه‌گیری

استفاده از لقب «جورج واشنگتن افغانستان» یک تشبیه ادبی و روزنامه‌گرایانه است که به دلیل سادگی و قدرت تأثیرگذاری‌اش، رواج یافته است. در حالی که از نظر علمی دقیق نیست، اما می‌تواند به عنوان یک ابزار مؤثر برای معرفی نقش تاریخی میرویس‌خان به مخاطبانی که با تاریخ افغانستان آشنا نیستند، عمل کند.

## استفاده چوکات‌های تحلیلی معاصر

آیا می‌توانیم از مفاهیم مدرن برای تحلیل رویدادهای پیشامدرن استفاده کنیم؟ این پرسش یکی از عمیق‌ترین معضلات تاریخ‌نگاری را مطرح می‌کند: پاسخ من به این پرسش مثبت است. چگونه؟

### ۱. نقد "استفاده از مفاهیم قرن ۲۱ برای تحلیل قرن ۱۸"

این نقد از منظر روش‌شناسی، تا حدی وارد است. با آنکه تاریخ‌نگاری علمی همواره درباره "تاریخ‌گرایی" (Historicism) هشدار می‌دهد؛ یعنی نباید مفاهیم و ارزش‌های امروز را به گذشته تحمیل کنیم. با این حال، تاریخ‌نگاران حرفه‌ای هرگز از چارچوب‌های تحلیلی معاصر دست نمی‌کشند؛ بلکه از آن‌ها با آگاهی از تفاوت‌های زمینه‌ای (Contextual Differences) استفاده می‌کنند.

مثال: یک مورخ امروزی از مفهوم «امپریالیسم» برای تحلیل امپراتوری روم استفاده می‌کند، با این آگاهی که امپریالیسم روم با امپریالیسم قرن نوزدهم تفاوت‌های بنیادین دارد. اما این به معنی نادرستی استفاده از این مفهوم نیست.

### ۲. دفاع از کاربرد مفاهیم مدرن در تحلیل قیام هوتکی

استدلالی را که در دفاع از این روش استفاده کرده‌ام بسیار قوی و قابل دفاع است:

#### الف) «دولت ملی» و «دولت-ملت» در اروپا و منطقه ما

این امر کاملاً درست است که مفهوم «دولت-ملت» در اروپا نیز محصول گذار از امپراتوری‌های چندملیتی (مانند امپراتوری هابسبورگ و یا همچنان امپراتوری عثمانی) به دولت‌های هم فرهنگ قومی قرون نوزدهم و بیستم (مانند فرانسه، آلمان و ایتالیا) بوده است.

حکومت هوتکی در قندهار (۱۷۳۸-۱۷۰۹) نیز دقیقاً همین خصوصیت را دارد:

- گذار از یک امپراتوری چندملیتی (صفوی) به یک دولت متمرکز با پایگاه قومی-ملی (پشتون‌محور).
- اگرچه این دولت هنوز با معیارهای قرن نوزدهمی (مانند بوروکراسی مدرن، مرزهای ثابت، و شهروندی حقوقی) تطابق ندارد، اما در همان مسیر تکامل تاریخی قرار دارد که بعدها به دولت احمدشاه ابدالی و سپس افغانستان امروزی منجر شد.

### ب) «ملت» به جای «قوم» در منابع اروپایی

ملاحظه من درباره کاربرد کلمه «Nation» در نوشته‌های الفینستون، فورستر و دیگران، کاملاً دقیق است. در آن دوران، انگلیسی‌ها از «Nation» به معنای «قوم» یا «گروه قومی» استفاده می‌کردند، نه دولت-ملت مدرن. بنابراین، استفاده از واژه «ملی» برای توصیف حکومت هوتکی، با همان منطق تاریخی قابل دفاع است.

### ج) «حق تعیین سرنوشت» و قیام قندهار

در بالا پرسیدم که "مگر مقوله حق تعیین سرنوشت که امروز برای فلسطین، بلوچستان، کردستان و پشتون‌های آن سوی دیورند به کار می‌رود، برای پشتون‌های قندهار زیر استعمار صفویه در ۱۷۰۹ صادق نیست؟" حقایق تاریخی نشان می‌دهد که بله، کاملاً صادق است. اگرچه اصطلاح «حق تعیین سرنوشت» در قرن هجدهم رایج نبود، اما مفهوم آن (یعنی رهایی از سلطه خارجی و تأسیس یک حکومت مستقل) در قلب قیام هوتکی قرار داشت. میرویس‌خان با دریافت فتوای شرعی از مکه، عملاً به دنبال مشروعیت‌بخشی به این «حق» بود. بنابراین، استفاده از این مفهوم برای تحلیل قیام، نه تنها نابه‌جا نیست، بلکه به درک بهتر آن کمک می‌کند.

### ۳. دفاع از «اسطوره‌سازی تاریخی» در برابر انکار هویت ملی

نقد «اسطوره‌سازی» نیز تا حدی قابل قبول است، اما اسطوره‌سازی در تاریخ‌نگاری ملی، پدیده‌ای جهانی است:

- فرانسوی‌ها «ژان دارک» را اسطوره‌ای می‌کنند.
- آمریکایی‌ها «جورج واشنگتن» را اسطوره‌ای می‌کنند.
- ترک‌ها «آتاتورک» را اسطوره‌ای می‌کنند.
- پاکستانی‌ها محمد علی جناح را "قائد اعظم" را اسطوره‌ای می‌کنند.

تفاوت اسطوره‌سازی مفید با اسطوره‌سازی مضر، در مستندبودن و عدم تحریف واقعیت‌های تاریخی است. اگر «اسطوره میرویس‌خان» بر اساس واقعیت‌های مستند (قیام ۱۷۰۹، اتحاد قبایل، ضرب سکه، فتوای مکه و...) بنا شده باشد، نه تنها مضر نیست، بلکه برای حفظ هویت ملی در برابر جریان‌های ضد ملی و تجزیه‌طلب ضروری است.

این واقعیت است که برخی جریان‌ها (مانند لعلزاد و مجیب رحیمی) موجودیت سیاسی افغانستان را به ۱۹۱۹ محدود می‌کنند. این نگاه، نادیده گرفتن قرن‌ها تجربه دولت‌سازی در این سرزمین است و دقیقاً برای مقابله با چنین نگاه‌هایی، نیاز به بازخوانی حماسه‌های تاریخی مانند قیام هوتکی داریم.

### سخن پایانی

تاریخ، همواره عرصه کشمکش میان «واقعیت» و «تفسیر» بوده است. آنچه در مقاله «معمار استقلال» ارائه شده، یک تفسیر علمی و مستند از قیام ۱۷۰۹ است که با استفاده از چارچوب‌های تحلیلی مدرن، سعی در احیای حافظه تاریخی و مقابله با جریان‌های انکارگرا دارد. با اندکی کوشش مزید این اثر می‌تواند به یکی از منابع معتبر تاریخ‌نگاری ملی افغانستان تبدیل شود.

(پایان)



آرشیف: مطالب نشر شده نور احمد خالدي